

ترجیح می‌دهم که نه

بارتلی محرز و سه جستار فلسفی

گروه مترجمان نیک
گزینش و ویرایش پویا رفوی

فہرست

- ۱۱ بارتلبی محرر (داستانی از وال استریت).
نویسنده: ہرمان ملویل
ترجمہی کاوہ میرعباسی
- ۶۵ بارتلبی، یا یک فرمول
نویسنده: ژیل دلوز
ترجمہی شہریار وقفی پور
- ۱۱۳ دلوز، بارتلبی و فرمول ادبی
نویسنده: ژاک رانسیر
ترجمہی امیر احمدی آریان

بارتلی، یا در باب حدوث..... ۱۴۳

نویسنده: جورجو آگامبن

ترجمه‌ی امید مهرگان و پویا رفویبی

بارتلیبی محرر

داستانی از وال استریت

هرمان ملویل

عاقله‌مرد به حساب می‌آیم. به اقتضای پیشه‌ام، طی سی سال اخیر، بیش از حد معمول با جماعتی دم‌خور بوده‌ام که جالب توجه و از جهتی استثنائی به نظر می‌رسند و تا آنجا که مطلعم تا حال چیزی راجع به ایشان نوشته نشده - منظورم نساخ‌های اسناد حقوقی یا همان محررهاست. با بسیاری از آنها آشنایی داشته‌ام، به طور حرفه‌ای یا شخصی، و چنانچه مایل باشم می‌توانم روایت‌های مختلفی را شرح دهم که شنیدنشان چه بسا بر لب‌های آقایان خوش‌خو لبخند بنشانند و روان‌های احساساتی را بگریانند. لیکن از سرگذشت تمام محررهای دیگر چشم می‌پوشم تا فقط بخش‌هایی از زندگی بارتلیبی را

برجسته‌ترین فضیلتم را حزم و مال‌اندیشی برمی‌شمرد؛ دومین خصلت پسندیده‌ام عمل بقاعده بود. آنچه می‌گویم از سر تفخر و تبختر نیست، بلکه صرفاً قصد بیان این واقعیت را دارم که به برکت وجود مرحوم جان جیکوب آستور، کسب و کارم کساد نبود؛ نامی که، معترفم، به اشتیاق تکرارش می‌کنم، زیرا با آوایی محکم و خوش بر زبانم می‌چرخد و برایم طنینی ارزنده چوش شمش طلا دارد. ابایی ندارم اضافه کنم که نسبت به نظر مساعد جان جیکوب آستور مرحوم بی‌اعتنا نبودم و از آن، چه بسیار خشنود می‌شدم.

کوتاه زمانی، مقدم بر ایامی که سرآغاز این حکایت مختصر از آن هنگام است، فعالیتیم به نحوی چشمگیر گسترش یافته بود. مرا بر شغل شریف و پرسابقه‌ی محضرداری، که اکنون در ایالت نیویورک برافزاده است، گمارده بودند. شغلی کم‌مشقت، ولی به نحوی بسیار دلپسند پر درآمد بود. ندرتاً پیش می‌آید که از کوره در بروم؛ به ندرت‌تر، در اثر خطاها و اهانت‌ها، به ورطه‌ی برآشتن‌های مخاطره‌آمیز درمی‌افتم؛ اما در اینجا باید مجاز به بی‌پروایی باشم و اعلام کنم که لغو ناگهانی و ناسنجیده‌ی سمت محضرداری، به حکم قانون اساسی جدید، اقدامی عجولانه و نابهنگام بود؛ در نتیجه، عایدی‌هایی که برایشان کیسه‌های گشاد دوخته بودم و گمان می‌بردم تا آخر عمرم دوام داشته باشند، فقط چند سال زودگذر نصیب شدند؛ اما این حاشیه‌ی قضیه است.

دفتر کارم در طبقه‌ی فوقانی عمارت شماره‌ی ... وال استریت واقع شده بود. از یک سمت، پنجره‌ها به دیوار سفید داخلی حیاط خلوتی وسیع باز می‌شدند که پیکر عمارت را از بام تا کف می‌شکافت. این منظره را بیش از هر چیز می‌شد بی‌روح قلمداد کرد، زیرا آنچه را نقاشان منظره‌پرداز «حیات» می‌نامند، فاقد بود؛ اما اگر هم چنین بود، در عوض چشم‌انداز سمت دیگر، هیچ مزیتی هم که نداشت، لااقل تضادی فاحش را عرضه

نقل کنم، عجیب‌ترین محرری که تا به حال دیده یا درباره‌اش شنیده‌ام. قادرم زندگی سایر نساخ‌های اسناد حقوقی را تمام و کمال به رشته‌ی تحریر دریاورم، حال آنکه در مورد بارتلیبی چنین عملی ابداً برایم میسر نیست. یقین دارم برای نگارش زندگینامه‌ی کامل و مقبول این مرد، منابع کافی موجود نیست. این امر ضایعه‌ای است جبران‌ناپذیر برای عالم ادبیات. بارتلیبی از جمله مخلوقات بود که در باب آنان هیچ مطلبی به صحت قرین نیست مگر از مآخذهای اصلی کسب شده باشد که در این موضوع بسیار قلیل‌اند. آنچه با دیدگان متحیر خودم مشاهده کرده‌ام تمام چیزی است که از بارتلیبی می‌دانم؛ البته به استثنای گزارشی مبهم که در ادامه خواهد آمد.

قبل از معرفی این محرر، آن‌گونه که نخستین بار به نظر آمد، بجاست مختصری از خودم، کارمندانم، کسب و کارم، دفتر و دستکم و محیط دور و برم بگویم؛ چرا که چنین توصیفاتی ضرورت دارد برای درک مناسب شخصیت اصلی حکایت که قرار است بازنمایانده شود.

اول آنکه من مردی هستم که از عنفوان جوانی مخیله‌ام انباشته شده بود با این یقین قاطع که سهل‌ترین شیوه‌ی زندگی، بهترین است. هم از این رو، علی‌رغم آنکه از اصحاب صنفی هستم که تکاپو و بی‌قراری و حتی تلاطم و آشوب گاه به گاهش زبانزد خاص و عام است، هرگز به گونه‌ای دچار این مزاحمت‌ها نشده‌ام که آرامش و جمعیت خاطرم مختل گردد. در زمره‌ی وکلای دعاوی عاری از جاه‌طلبی هستم که هرگز هیچ هیأت منصفه‌ای را مخاطب قرار نمی‌دهند، یا به هیچ طریق تحسین و تشویق عمومی را نمی‌طلبند تا برای کسب آن سر و دست بشکنند؛ بلکه به کنجی خلوت و بی‌هیاهو با اوراق بهادار و اسناد رهن و مالکیت صاحبان مکنت به آسودگی کاسبی و کسب درآمد می‌کنم. همه‌ی کسانی که مرا می‌شناسند، مرا مردی به غایت بی‌آزار قلمداد می‌کنند. مرحوم جان جیکوب آستور، شخصیتی که به شور شاعرانه رغبت چندانی نداشت، بدون ذره‌ای تردید